

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پاسخ‌هایی در بخش اصول فقه

(ترجمه)

به جواب زاهد طالب نعیم

پرسش

السلام علیکم ورحمت الله و برکاته!

موضوع: سولاتی در بخش اصول فقه

اولاً: در صفحه 182 جزء سوم کتاب شخصیه اسلامی آمده است: «دلالت اقتضاء چیزی است که به صورت لازمی از معنی الفاظ به دست می‌آید؛ چنان که این معنی شرط مطابقی مدلول لفظ است.» در صفحه 44 همین کتاب آمده است: «حاصل سخن این که هر آن چیزی که بدون آن واجب تمام نمی‌شود، خودش واجب است؛ این واجب توسط همان خطاب ثابت می‌شود و یا به سبب خطاب دیگری، فرق نمی‌کند که آن شیء سبب باشد و یا شرط؛ البته سبب چیزی است که با وجود آن وجود مسبب لازمی است و با نبود آن نبود مسبب نیز لازمی است؛ ولی شرط چیزی است که با نبود آن مشروط نبوده؛ اما با وجود آن وجود و عدم وجود مشروط لازمی نمی‌باشد، تفاوت نمی‌کند که سبب شرعی باشد؛ مانند صیغه نسبت به عتق واجب...»

بر من دو چیز مشکل ایجاد نموده است: اول این که: چرا شرط ذکر شده نه سبب؟ با وجودی که صیغه نسبت به عتق سبب است و برداشت من این است که صیغه به اساس دلالت اقتضاء واجب است. دوم: چرا در این متن مطابقت ذکر شده نه تضمین؟

در صفحه 239 جزء سوم کتاب شخصیه اسلامی ذکر شده است: «کلمه "ما" عام است که در ذوالعقول و غیر ذوالعقول استعمال می‌شود، زیرا کلمه "ما" مثل "ای" است؛ مثلاً گفته می‌شود: "ای رجل جاء" و "ای ثوب لبسته" و هم چنان کلمه "کل، جمیع، الذین و اللاتی" و مانند آن‌ها.» اما برای من واضح نشده که "الذین" در کدام جای غیر ذوالعقول استعمال شده باشد.

سوم: در صفحه 240 جزء سوم کتاب شخصیه آمده است: «عمومی که از طریق استنباط ثابت می‌شود قاعده‌ی آن این است که حکم بر وصف مرتب می‌گردد؛ آن هم به واسطه "فای" تعقیب و "فای" سببیت، مانند این قول الله سبحانه و تعالی:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...﴾ [مائده: ۳۸]

ترجمه: دست مرد سارق و زن سارق را قطع کنید...

و مانند «حرمت الخمر للاسكار» یعنی شراب به خاطر نشه کردن حرام شده است و دیگر مثال‌ها.

1- در صفحه 238 همین کتاب چنین ذکر شده است: «یا که از طریق استنباط نقلاً ثابت می‌شود، مانند معرفه؛ زیرا جمع معرفه را استثناء داخل می‌شود؛ چون برای ما نقل شده است که استثناء بیرون نمودن آن چیزی است که لفظ شامل شده است. این مسئله گرچه استنباطی است؛ ولی معرفه از طریق نقل است؛ زیرا بر ما طوری نقل شده است که استثناء بیرون کردن چیزی است که لفظ آن را شامل شده است. به همین دلیل فهمیده می‌شود که جمع معرفه برای عموم است.» فهم این مسئله برایم مشکل شده؛ زیرا صفحه 238 این کتاب قواعد استنباط عمومی و فهم آن را شامل شده و در صفحه 240 قواعد استنباط عموم را به وصف می‌داند که حکم بر وصف مرتب می‌گردد.

2- چرا گفته شده: «حرمت الخمر للاسكار»؟ با وجودی که قاعده این است که باید حکم بر وصف مرتب گردد آن هم به وسیله «فا» تعقیب و ترتیب.

3- در صفحه 191 همین کتاب چنین ذکر شده است: «یکی این است که حکم بر وصف مرتب می‌گردد و این وصف اشاره به علت دارد؛ یعنی صفت خودش علت حکم است مثلاً "سوم" یعنی وصف علف خواری علت وجوب زکات است؛ بناءً با نفی این صفت حکم منتفی می‌شود؛ چون معلول با زوال علت از بین می‌رود.»

در صفحه 35 کتاب مفاهیم حزب التحرير گفته شده: «پس احکام شرعی متعلق به عبادات، اخلاق، مطعومات و ملبوسات علت جوئی نمی‌شود، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «حرمت الخمر لعینها» یعنی شراب در ذاتش حرام شده است، اما احکام شرعی متعلق به معاملات و عقوبات علت جوئی می‌شود، زیرا حکم شرعی در این احکام بر علت بنا یافته که سبب حکم است.»

سوال این است که آیا "اسکار" یعنی نشه‌آوری علت حرمت شراب است؟ اگر چنین باشد بین این مسئله و آنچه در کتاب مفاهیم بیان شده چگونه توافق صورت می‌گیرد؟ از طولانی شدن سوالم معذرت می‌خواهم، الله سبحانه و تعالی در عمر شما برکت نهاده و گام‌های تان را در راه حق استوار نگهدارد.

پاسخ

وعلیکم السلام و رحمت الله و برکاته!

سوال اول این که در مورد دلالت اقتضاء و قاعده‌ی "آنچه که واجب بدون آن تمام نمی‌شود خودش واجب است" در جواب تاریخی 30 مارچ 2019م برایم جواب داده بودم، امیدوارم که از آن خیری برایت رسیده باشد، انشاء الله.

سوالات دیگر:

در مورد بحث عموم و طریقه‌ی ثبوت عموم که من دست یافتم، مثال‌هایی را که در سوالات خود ذکر کرده اید، به گونه‌ی ذیل جواب ارائه می‌دهم:

نسبت به "الذین و اللاتی" باید گفت که این دو کلمه عموم را تنها نسبت به ذوالعقول افاده کرده؛ مگر این که غیر ذوالعقول در حالتی در جایگاه ذوالعقول قرار گیرد، در شرح الفیه ابن مالک حازمی در مورد کلمه "الذین" گفته شده: «اصل در این کلمه این است که برای ذوالعقول استعمال شود؛ ولی گاهی غیر ذوالعقول در جایگاه ذوالعقول قرار گرفته که در این صورت "الذین" استعمال می‌شود. الله سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ (اعراف: 194)

ترجمه: آنانی را که غیر از الله فرا می‌خوانید مانند شما بنده گانی هستند.

در این آیه مبارکه بت‌ها در جایگاه ذوالعقول قرار گرفته؛ به همین دلیل "الذین" استعمال شده و به همین دلیل در این قول الله سبحانه و تعالی:

﴿أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا﴾ (اعراف: 195)

ترجمه: آیا پای دارند که توسط پای‌های شان راه بروند!؟

که در این آیه مبارکه نیز ضمیر ذوالعقول به بت‌ها راجع شده است. پایان.

اما غیر از این حالت "الذین و اللاتی" برای عموم ذوالعقول استعمال می‌شوند. به همین ترتیب گاهی خلاف اصل بعضی الفاظ عموم برای ذوالعقول و غیر ذوالعقول استعمال می‌شوند، که این حالت استثنائی، کلمه را از اصل معنی اش بیرون نکرده چنانچه قبلاً در مورد "الذین" ذکر نمودیم که برای عموم ذوالعقول باقی مانده وصف آن را تغییر نمی‌دهد. هم‌چنان کلمه "ما" که برای غیر ذوالعقول بوده ممکن است از باب تغلیب برای ذوالعقول نیز استفاده شود؛ مثلاً این که اکثر مخاطبین غیر ذوالعقول باشد؛ چنانچه وقتی این قول الله سبحانه و تعالی نازل شد:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [انبیاء: 98]

ترجمه: شما و آنچه را غیر از الله (سبحانه و تعالی) عبادت می‌کنید آتش‌گیره دوزخ است.

ابن زبیری گفت: من با محمد مخاصمت می‌کنم، سپس گفت: ای محمد آیا این قول الله: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ ترجمه: شما و آنچه غیر از الله (سبحانه و تعالی) عبادت می‌کنید آتش‌گیره دوزخ اند. آیا این آیه بر تو نازل نشده؟ محمد صلی الله علیه و سلم گفت: بلی نازل شده است. سپس ابن زبیری گفت: این‌ها نصاری اند که عیسی و این‌ها یهود اند که عزیر را عبادت می‌کنند و این‌ها بنی تمیم اند که ملائکه را عبادت می‌کنند، آیا معبودان‌شان با خودشان در

جهنم می‌روند؟ که ابن زبیری در این مورد به کلمه "ما" استدلال کرده بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این تعبیرش انکار نکرد، بلکه این قول الله سبحانه و تعالی نازل شد که قول اول را تخصیص نمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ (انبیاء 101)

ترجمه: واقعاً آنانی که در علم ما جنتی اند، از جهنم بدور اند.

اما این حالت خاصی است که اصل کلمه "ما" را تغییر داده؛ بلکه برای غیر ذوالعقول باقی می‌ماند. هم‌چنان "الذین واللاتی" اصل استعمال آن برای ذوالعقول باقی می‌ماند و این اصل را حالتی استثنائی که برای غیر ذوالعقول استعمال می‌شود از بین نمی‌برد.

اما کلمه "الذی و اللتی" برای ذوالعقول و غیر ذوالعقول استعمال می‌شوند؛ زیرا این دو کلمه مفرد عموم آن برای ذوالعقول و غیر ذوالعقول استعمال می‌شود ولی کلمه "الذین و اللاتین" عموم تنها برای ذوالعقول استعمال شده به همین دلیل بر جمع "الذین و اللاتین" جمع غیر حقیقی اطلاق می‌شود.

1- اما سوال در خصوص "ال" باید گفت: عمومیت "ال" از طریق استنباط نقلی نمی‌باشد؛ چنانچه در فقره اول: «طریقه ثبوت عموم لفظ دانسته شده» و چنین ذکر شده است: «ثبوت عموم لفظی یا از طریق نقل است که عرب آن لفظ را برای عموم وضع کرده و یا این که آن لفظ را برای عموم استعمال کردند و یا عموم از طریق استنباط نقلی شده مثل معرفه که جمع معرفه را استثناء داخل می‌شود؛ چنانچه نقل شده که استثناء اخراج چیزی است که لفظ شامل شده است؛ اگرچه این یک استنباط است؛ اما این معرفه است که از طریق نقل برای ما رسیده است و به همین دلیل می‌دانیم که جمع معرف برای عموم است.» پایان.

این دقیق نیست؛ بلکه "ال" که برای غیر عهد است عموم را افاده کرده و لغتاً برای عموم وضع شده است؛ چنانچه در فقره سوم آمده. این مسئله در کتاب شخصیه سوم از جمله راه‌های عمومی گفته شده که این صراحت متن شخصیه است: «عمومی که از طریق نقل ثابت می‌شود یا از وضع لغت فهمیده می‌شود و یا از استعمال لغت فهمیده می‌شود؛ برای عمومی که از طریق وضع لغت افاده می‌شود، دو حالت دارد: یکی این است که بدون قرینه‌ی به صورت مستقل عام است. دوم آن است که عموم از طریق وضع لغت فهمیده شده ولی به کمک یک قرینه‌ی نیاز دارد. در صورتی که عمومیت به اساس یک قرینه حاصل شود، قرینه خودش گاهی در اثبات است و گاهی در نفی. قرینه‌ای که در اثبات است "ال" و اضافه است که هر دو بر جمع داخل می‌شوند؛ مثل "العبيد" و "عبیدی" و هم‌چنان بر اسم جنس داخل می‌شود؛ مثل: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَىٰ﴾ یعنی به زنا نزدیک نشوید. ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾ ترجمه: باید آنانی که از امر رسول الله صلی الله علیه وسلم سرپیچی می‌کنند بر حذر باشند. "ال" و اضافه که بر مفردات داخل می‌شوند مفردات را عام ساخته و وقتی بر جمع داخل شوند، جمع را عام می‌سازند، زیرا "ال" افراد را عام می‌سازد؛ هم‌چنان اضافه... و از این مطلب واضح می‌شود که "ال" عموم را لغتاً افاده می‌کند؛ نه استنباطاً.

همچنان در بحرال محیط آمده است:

«دوم: آنچه که عموم را به اساس وضع افاده نکرده بلکه به اساس لغت توسط قرینه‌ی افاده می‌کند او یا در جانب ثبوت است مانند "لام" تعریفی که برای عهد نمی‌باشد. لام تعریف وقتی بر جمع و یا اسم جنس مفرد داخل شود جنس را افاده می‌کند و جمعی که مضاف این دو قرار گیرد مثل: "عَبِيدِي أَحْرَارٌ وَعَبْدِي حُرٌّ" و یا این که در کنار نفی قرار می‌گیرد که در این صورت نکره بوده و در سیاق نفی قرار گرفته است.» از این واضح می‌شود که "ال" عموم را به وسیله‌ی قرینه لغتاً افاده نموده نه استنباطاً.

2- اما سوال در خصوص عمومی که از طریق استنباط ثابت می‌شود که در همین کتاب وارد شده است: «اما عمومی که از طریق استنباط ثابت می‌شود قاعده‌ی آن این است که حکم به سبب "فا" تعقیب و سبب بر وصف مرتب می‌شود مانند این قول الله سبحانه وتعالی: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ ترجمه: دست مرد دزد و زن دزد را قطع کنید. و مثل: «حرمت الخمره لاسکار» و غیره مثال‌ها. پایان.

این تعریف برای عمومی است که از طریق استنباط ثابت است؛ لذا "قاعده مرتب شدن حکم بر وصف" درست است، و این قاعده نوعی از علت است که ما بر یک نوع علت اقتضار کردیم که او همین ترتیب حکم بر وصف به سبب فاء تعقیب و سبب است. اما بعضی اصولیین همه‌ی آن علت‌ها را می‌گیرند؛ نه تنها فاء تعقیب و سبب را. این اصولیین این عموم را با همه علت‌ها می‌گیرند؛ خواه به سبب فاء تعقیب حاصل شود و خواه به فاء سببی؛ اما ما تنها بر همین علت اکتفاء کردیم؛ اما مثال «حرمت الخمره لاسکار» به دو دلیل درست نیست:

اول: این مثالی از این نوع علت نیست (مرتب شدن حکم بر وصف به سبب فاء تعقیب و فاء سبب).

دوم: ذکر "اسکار" علت تحریم شراب است و این در نزد ما تبنی نبوده؛ پس ما تبنی کردیم که شراب تعلیل نمی‌شود؛ بلکه شراب به خاطر ذاتش حرام شده است.

در اخیر باید گفت که این موارد سه گانه را انشاء الله تصحیح خواهیم کرد و در اخیر از ژرف‌نگری که داری از خودت تشکر می‌کنم! تلاش و اجتهادت را قابل قدر می‌دانم و از الله سبحانه وتعالی مسئلت دارم که بر علم و فهم‌تان بیفزاید.

برادران عطاء ابن خلیل ابوالرشته

4 محرم الحرام 1442 هـ.ق

23 اگست 2020 م

مترجم: مصطفی اسلام